

و از اینجا این ہم سمت و فوج می باید که حاجت جواب ازین کترین
 و دیگر علمائے حق و یقین بعد از تنزل و تسلیم است فکیف که حضرت نہیں
 احوصلین با این ہمہ تفسیحات و جمع معاذیر و دل پذیر الزامات و تحقیقات المرہ حکم
 فرماید کہ فقیر جا بجا بتعریف صریح و کنایہ افصح من التصریح اسارت اویبا
 بجناب امیر اطیاب از کتاب کرده ام و حضرت سلمان فارسی و ابو
 ذر غفاری و مانند ایشان را زیر طعن و تشنیع گرفته ام در داود درینجا کہ
 درین زمانہ از سخن فہمی جز نامی باقی نماندہ اسے مسلمانان و او از شما
 می خواہم بلکہ استغاثہ من روبرو سے تمامی عقلا را عالم است کہ اگر کسی
 از اہل سنت و دیباچہ کتاب خود این معذرتہا نہ ہند و در مقابلہ اہل
 خصوصیت و جدالی کہ طریقہ جدل را بنیاد نہادہ باشد جوابائے الزامی
 در ہر او مورد سرزنش نمیشود فکیف شخصیکہ جا بجا در تقریرات خود اشارہ
 بہ ارام نماید و در ویباچہ کتاب خود باین تفصیل باو یہ اعتذار نماید باز
 علمائے مخالفین اور دشمن اہل بیت و اصحاب سید المرسلین قرار دیند
 قاعہ و ابی اولی الالباب ان ہذا لشی عجاب بالکملہ جون بشمول فصل
 الہی مذہب سنت و ازم و بحسن عقیدت در بارہ تمامی اہل سنت نبوی
 و اصحاب و ملازمین معطفوی مجوز ازم و سرپرستی ایشان بر خود می برم
 تشقیق نشان بر اہل از مذہب من و در است گویدہ خفاش ابر بر بنیاد
 کورست و بر اسے تاکید و تفسیر جہاست اما سید کہ از جناب عنان نورسی در
 چشم ندانند مصدر آن تفسیحات بالہام غیبی شدہم و در اعتذار آنقدر
 تفصیل نمودہ کہ پیچہ مضنی و ویباچہ بیچ کتابے و قائمہ بیچ مجلدے
 ایفہ در نہ بلکہ عزمت بکار نبردہ باشد باز بریں تہمت نہادن کہ فلاتی

اصحاب و اهل بیت را بد گفته و کتاب خود را به بد گوئی آنها بر کرده طرفه
 جورے و جفاے است که کسی در هیچ وقتے مثل آن ندیده و شنیده باشد
 باز خواهیم گله از جور تو بنیاد کنیم زیر و یوار بشینم و فریاد کنیم و اسے بر زمین
 و ادراک علمای امامیه از مقلدین لعن و احوار و احوال که اند و دشمنی اهل
 حق بنویز باز نمی آیند و بر مقدمات معذرت ایشان که روشن تر از سفید
 هیچ بلکه رابعه الثمار است گوش نمیدهند و او تجاریل و تقافل را ده بر چو تنه
 که پاکدانی او از احادیث منصوصین ثبوت رسید بخوار و خاشاک نهدت و افترا
 می ریزند مگر شاید درین نهدت و افترا ترتیب ثوابی بوجه من ابو جوه نجیال
 مشکلم این کلام بر اسے روح عبداللہ بن سبا بودی و شیطان الطاق و زاری
 کوفی را منبج شده باشد خا اقالما قال اللہ و رسولہ فی حق المنقرین و اللہ لکد کہ
 محسن بالقاعے ربانی در خطبہ کتاب خود با شباخ تمام در اعتذار گوئیدم و خبر
 را از هر طرف بر یا جوع و یا جوع برستم تا اگر شرے و عیایے را شسته بشند
 قصد فتنه نکنند معلوم نیست که اگر این مقدمات در کتاب منی از قوم این
 قوم بسبب عجز و زبونے در جوابش بامن چه میکردند حال مجتهدین حکم آنکه
 سنگ جاہلان است که چون بدلیل از خصم فرزند مانند سدید خصوصیت بنمایند
 خود بر تمامی عالم عیان شد که استغاثه این کتاب از زو با و شاه گسور بردند و با
 کربت و غربت فقیر کشند و حال انصب و صحبت خالص صاحب بامن عنقران
 معلوم نبود که آخر ایشان نیز و امن فقیر را خواهند آورد و استغاثه و فریاد در
 افادات خود بار ابله فیس خواهند نمود چنانچه الغیاب شش شمان
 در سبب بیت مرتضوی و محی و ذباب فاطمی که در دو سه خبر و نوشت
 از نظر فیس از صوفی ممانی مذکور گذرانیدم نزد فقیر فرستادند این است

کہ پیش از شروع بجواب مقولات فاضل معاصر استغاثہ بخدمت اخوان
 سلامی متشعبین کانوا اومتدینین وارم کہ از سلف تا خلف سچکس از افراد
 مسلمین بی سیر جاوہ بر خار اسارت ادب بجناب حضرت رضوانہ علیہ السلام
 سیدۃ النساء العالمین صلوٰۃ اللہ علیہا وعلیٰ اہلبیٰ وعلیہا وبنیہا کتبے نشدہ
 بت بلکہ تعظیم و تحمیل جناب عصمت قباب را از شتمات ایمان و ہنستہ
 نند و سیدانند آجئے بجنابے ویدہ ام کہ امام اہل سنت مالک بن انس
 سیر یاد کہ من بر بارہ بدن خیر الانام یعنی جناب معصوم سچکس را
 ہا شامین کان تفصیل نمیدہم و بکتب سیر شد رج کہ متوکل علی اللہ عیسی
 متفوقہ بگلہ سوراوسے بجناب عصمت مانب شدہ بود و علمای عصر پیش
 در بارہ اش فتوے کہ وادہ اند معلوم بکنان است مگر تجذیر از قصر
 عمرش نمودند و مشار البہ قبول این معنی کردہ انچہ می بایست کرد پس
 فاضل محدوح کہ بکتابہ ابلغ من التصریح بسبب قلت حیا در پردہ ذکر فتن
 بعبیہ پردہ بجناب معصومہ کردہ حیث قال بمقتضاسے حدیث پیش
 کالعیانیتہ بر حدیث ام المومنین مسطور کہ حضور او درین مجامع مانند حضور
 حضرت زہرا بر اصول امامیہ ہرگز ثابت نیست رجحانی داشتہ باشد
 نشدے غالباً است از افراد است دعوت ہم مرتکب جنین عبارت نشود
 الی لفظہ و الحمد للہ کہ چنانچہ تہمت و اثر اسے شان بر بندہ و مناقض
 و تہافت درین اوراق واضح شدہ بر ناظرین آن اجزا نیز بوضوح بجا
 کہ بیس الطائفہ الفاحشہ جملایا بجا بلا بی بطلب فقیر نبروند و مصدر مناقض
 کرد و بندہ در نقل عبارت منہی ہم غت ربو و بعل اوروند و با استقرار
 کارہ نسبتاً در زبان با فہم و راستہ کثرت چنانچہ غفریب این سہ امور

در نقص آن پیرایہ شہرت می پوشد انشا اللہ تعالیٰ و من لعنت من لعنتکم بر
 لکبہ در بارہ کنیزان حضرت زہرا تعریفی بسورادب بی ار اوہ الزام
 رفضہ و اصول موضوعہ شان از طرف خود کردہ و عقیدہ بندہ بہین
 بچہ بن باشم و ہم برین بگذرم کہ بہر کہ باہل بیت و اصحاب سرور نام و فرزند
 اور بے سعادت و ہمقرین و شقاوت در دنیا و آخرت میدارم خواہ امام
 الا یہ شیعہ مثل کلینی و قزوینی باشد خواہ از گردہ خوارچ و خواہ از شرف
 نواصب و برکسبکہ در قرآن مجید اولیٰ غور و اسباب نماید می تواند دانست
 کہ حاملب ابن ابی طلحہ و سلح بن اثاثہ باوصف گناہیکہ از شدت نش قلب
 مستحقین می لرزد و باتفاق و یقین از ایشان سرز و خدا و رسول او بخت
 آنکہ از مهاجرین و بدرین بودند چه حکم کردند فکیف اہل بیت طاہرین و مہمان
 اولین و انصار سابقین حصار بدر کہ قرآن شریف بفصائل و مناقب ایشان
 مملو و باعتراف موافق و مخالف مثل ابو جعفر صاحب انصاف کہ از مقتضای
 شیعہ است و سم اقرار مجتہد فانی و کتاب عماد الاسلام از صناید قدس
 و اخص حواصی بودہ اند و محقق نشانند کہ قصد حاملب مذکور در کتاب سلیم
 بن قیس کہ اقدام و اشراف کتب توہم است حتی کہ جامع را در محدثین کتاب
 اورا در کتب حدیث بہتر از کلینی گفته اند این ہمہ امور در ابتدا سے مسلک
 ثانی از کتاب منتہی الکلام دیدن و بر صفحہ خاطر با آب زہر نوشتنی است باین
 نوع مذکور است کہ عمر از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دستورے
 خواست تا اورا تقبل رساند حضرت فرمود کہ خدا سے عزوجل بر ثبات
 اہل بدر و خلوص ایمان ایشان مطلع گشته و نامی ملائکہ خود را گواہ گرفته
 کہ ہمہ اہل بدر را بخشیدم ہر چه خواهند عمل نمایند از پنجاب بہرینا و

پیر عیان شده باشد که امامیه و خوارج و لواصب در سب شبرا از اصحاب
 و عداوت اهل بیت و ائمه اطهار برگزیده هیچ عذر و معذوره نتوانند
 و شهادت مومنان این فرق را که بقول علامه دیلمی علیه الرحمه از مزابل
 مصدر سه فراسم آرند و بار بار شوند و خلفه های فخره بر لب اهل بیت
 خود و دوزندند و اهل دانش عاقلان که هیچ واقعی باشد عین آنچه شرط بیانات
 با تو میگویم تو از ستم خواه بند گیر خواه ملال با بچکه همیکه جناب الطائف
 مصدر آن کشند و از خاطر خود اشتقاق کرده بر صغیر و کبیر و انمودند
 بود که بجز من صبر و قرار افتاد الا بخاطرند استم که درین اوراق لب خود
 را با بن الفاظ جنابم مگر ثوران حقانی را چه توان کرد و اگر بار دیگر این
 سنت و افترا خواهند کرد و نوس غامه از غایت جولانی بمیدان و شامها
 غلط و در حق اهل افترا کینه جان خواهد رسید و نزلیات حکیم انوری
 و حکایات شیخ سعدی و سوزنی و داصفی و حنیب آن نیست و نابود خواهد
 گردید چراغی که ازین تمثیل مریدان التمس نهاد کاغذ و قلم نمی افتد و همان
 خون تنی گردید و زمین چراغی نمی شود بدلم چنان را سخ گفته که جناب
 قائد المشیبه را اکنون تذبذب و حقیقت اسلام راه یافته که خیال روشن
 و شور جنم مگر وند و عاقلان که سن تقار النفس گفته باشند چنانچه از مکاتبت
 اسالیب که مطالعه اهل اشتیاق می دم و کفرت مخالف پیشکش میکند و
 و لایح است الفرض بر برگزیده ائمه و منبر رئیس الطائف مجال بران
 ندارند که هیچ دلیل ثابت کنند که فقیر راه تنقیص ایما اهل بیت رفته ام و چنین
 دیگر علما از متاخرین و قدما که اثرنا البیه و امامیه تابعین و معتقدین اهل بیت
 اند و دوستی ایشان در همین فرق یافته می شود نه اهل سنت بر اهل عقل

رزین پوشیدہ نسبت کہ محبت اہل بیت رضی اللہ عنہم اجمعین فاطمینہ
 و کافرتہ نصیب اہل سنت افتا وہ نہ کہانیکہ نومن بعضی و تکفیر بعضی حال
 و قال ثمان باشد خلوص محبت و داد از لباس سیاہ کہ بالیقین لباس
 دوزخیان است چنانچہ در فقیہ صدوق احادیث امیر دال برین عا
 موجود پوشیدن و سینه زسنے و ماتم کردن و نعرہ با صین زدن و
 سر بر سینه ننوون و بہا یا ہلے کر کبتن و داد تباکی داون ثابت نمیشود
 مگر در کتب خود مثل مجموعہ و رام و سجاد مجلسی و دیگر کتب معتبرہ از تصانیف
 علمائے اعلام ندیدہ اند کہ حضرت امیر و ذریست طاہرہ انجناب و دیگر
 این مدعین مزید و لا کہ در واقعہ حکیم و قایم دیگر مرتہ بعد از می پرودہ
 از قلوب قدیسے ایشان بر افکنند و نقاب از مکانہ اینہا کشیدند ہم
 پا فرمودہ اند حقا کہ انچہ از مصائب و دیوایی و راتہا و انتہا با اصول مالہ
 برین نفوس قدسیہ گذشتہ از دست مدعین گذشتہ حال محبت حضرت
 سلمان فارسی و نود و دوقاق ابو زر غفاری و صد اہت عمار با سرو
 جمعے دیگر از مقبولین سانی و کتاب منہی الکلام خصوص ملک ثانی بہ
 اعالی و اولیٰ بنوانی واضح گشتہ کہ حاجت اعا و ہ منی نہاید درین
 اوراق حال نصیب حکیم کہ خاتمہ جنگ صفین و فاتحہ قتال خوارج ما فین
 باشد از کتاب سوا عطا مجتہد فانی کہ از موثوقین و شرفین نقل کردہ باید
 شنید کہ چون اہل شام از بیخ لشکر امیر علیہ السلام ستوہ گشتند و قریب بود
 کہ توج و نظر صفین لشکر انجناب کرد و اہل شام نسخ مصحف مجید را بر آتہا
 بستند و یکبارگی نعرہ زدن کہ چرا بخون ریزی ہد کر شغول شویم سر جہ
 از قرآن مجید بر آید بر آن عمل کنیم تا آنکہ لشکر بان حضرت امیر از اہل کوفتہ

شوریده گشتند و گفتند که حضرت امیر بعلج رضا دهند و الا انجناب را بزمی
 النورین لمحق می سازیم و مالک اشتر چون آثار فتح و لغز می دید از قتال
 لشکر شام خود را معذور نمیداشت و هر چند حضرت امیر او را طلب میفرمود
 او قبول نمیکرد تا آنکه پیام او را گفت که تو دوست میداری که فتح باب
 شومی و انجناب را بدست دشمنان بسیاری چون مالک دانست که
 لشکریان قصد خون جناب امیر مصمم دارند باز آمد و لشکریان بغلبه خوش
 جناب امیر ایران آوردند که بشکیم رضا دادند و خواستند که ابو موسی
 اشعری حکم نمود مالک اشتر در آنوقت پیش حضرت امیر حاضر شد و عرض
 نمود که من این مرد را بخوبی میشناسم و از وطنین نیستم اگر می خواهی مرا حکم کن
 که عمر بن عاص بر حلیه که خواهد کرد من دفع خواهم نمود انشاء الله تعالی
 پس حضرت امیر آن را بر قوم عرض فرمود و همگی ابا کردند و گفتند ما حکم نمیکنیم
 مگر ابو موسی اشتر را پیش بر گاه راضی شدند اهل شام بحکومت عمرو بن عاص
 را اهل عراق بحکومت ابو موسی اشعری شروع نمودند در نوشتن صلحنامه
 آنروزه و از تمامی کتب امامیه واضح است که بر فساد بکه در آنوقت پیداشد
 از حکومت این دو کس پیداشد و باعث برین امر اهل عراق بوده اند که
 در تشیع آنها که واد نقاق و عداوت دادند بر اصول مذکوره حریفی نسبت
 و از بیباست که نمای خیر خواهان حضرت امام حسین می گفتند که طریقت کوفه
 برگزیند است که کوفیان باید بر بزرگوار و بر آبرو عالی تقدیر توجه کردند و
 باین بزرگوشتی گروه تشیع را انقدر از امیرالمؤمنین در کتب فریقین بر روی
 که مشرکین استوار معنوی می انجامد و همچنین در ایچیه متاخرین و اصحاب و تابعین
 از بیست حال در بین زید و ابی اهل بیت که در وقت با من دعوی کردند

و انجناب را

می اقرار کنند و وقت تجربه امتحان دوست و دشمن حضرات ائمه را با انواع بلا می سپردند و بر گناه ایشان
 آیات رومی دادند و وقتان ایشان از فرشتش زبهن بفرشتش برین می رسید حتی که اهل نواص
 حرف دوستی اهل بیت وقت لاف و گزاف ایشان نمیتوانستند زبان را ندانند و حال قدیمی
 اما سید بود که در دعوی محبت و صداقت اهل بیت نعره می زدند و شب و روز بعبادت خدای عزوجل
 با طهارت علما می شیعیه مشغول می بودند که معرفت و آرزوی ایشان امان صلاح و تقوی بود و شیعیه
 تا شیعیه آخر زمان صفویه چه رسد که در باره ایشان حضرت باقر مجلسی آنچه از احادیث ائمه در
 حق یقین و غیر آن آورده اند نالگفته بهت و یکد و حدیث کثیری خود مبین حال قدامت و تائید
 ایشان که حضرت امام مهدی بر اعناق ایشان تیغ خواهد نهاد کشته و محتاج بذکر روایات
 مجلسی نروانیده و درین زبان نوبت بجای رسیده که اهل تشیع بجز خوردن حاضر می نمایند
 یعنی شیرمال و کباب و غیره و بد گفتن جواریستن حضرت بشیر و تدریکاری ندارند و معا و الله که حضرت
 مخاطب را درین زمره شمار کرده باشم زیرا که جناب ایشان برخلاف بسیاری از صلحا هموزو
 فقه خود که جز سوره نورین و ولایت کاری ندارند بتلاوت بیاض عثمانی غالباً برای تحصیل
 بلاغت و محاورات عرب عربا با زعم الزام سنیان الی غیر ذلک من المقاصد مشغول می باشند
 و دیگران که اعتقاد بالغ بودندش دارند چنانچه از کتب معتبره ایشان مثل طرائف ابن طاووس
 در بعضی از رسائل عبارت را در معنی نقل میکنم انشاء الله تعالی باقی ما مذاکره چند که
 تعرض بدان نیز ضروری نماید یکی آنکه معاویه بن ابی سفیان و عمرو عاص احق بان بودند که
 فقیر و حق شان واقع شود و جانش آنکه این دعوی بر هر دو مذنب شیعیه و سنی و تصریحات
 علمای فریقین لافی و گزافی بیش نیست بیانش در ضمن چند مقدمه کرده میشود که از اجلای
 بدیهیات می توان گفت و سر که منکر آن شود آنچه شیخ الرئیس در مفتوح طبیعیات شفا با
 حضرت مدعی انصاف گفته بود و روسه قلب میتوان نمود و نخستین آنکه کتاب فقیر بلاریب در
 چهار باره شفا کلبه نموده بر این تصنیف برگزیده و در آنکه رساله خانصاحب عالی

و در همان که در پی انقض و جرح آن درین کتاب شده ام در بیان معنی حدیث النوح است
 و محصلش آنکه حدیث مذکور برخلاف منطبق میگردد و میوه هم آنکه معاویه بن ابی سفیان و عمر بن
 حاص از انطباق الفاظ و قیود این حدیث پاک و صفات اندو شاید اگر کسی درین مقدمه که
 ظاهرش قابل انکار می نماید سرد و در و اینک عبارت رساله حدیث الحوض رجوع کند
 و بی بنده و مشو هم میا و که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان معاویه و تبعه هم بنویسد
 که وجه اول این احداث بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید
 و قطع نظر از بنهم قائل مدح بر این عاذب بصحبت رسول مع بیعه الرضوان کرده بود و او را تهنیت
 گفت پس اگر عباد لابد بر این عاذب مجنون یا سفیه بودی البته احتمال داشت که در جواب
 قول قائل که خوشا بحال تو که بشتر صحبت رسول سبیدی و بیعت الرضوان کردی بگویدی
 اسے بر او زاوہ تو نمیدانی که معاویه بنخصب خلافتت با قتال و جدال با امیر المومنین بعد الرسول
 کرد و الا فلانا تیش اینک اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و اصحاب بیعه الرضوان و
 این شخص میگفت که لاندی ما حد ثنا بعد احتمال داشت که در معاویه مراد میگفت ظاهر
 گفته تا که مشکام را نوع ما شمول در فعل نباشد این جمله نمی تواند گفت علاوه فید بیعت الرضوان
 ابای که مزج و ارد که از احداث احداث معاویه مراد توان گرفت چه در بصورت بتمرنه
 کلام قائل و جواب بر این عاذب فاعلین احداث منصف بصحبت رسول و مبايعت
 سخت الشجره خوا بند بود حال آنکه تا آن زمان معاویه بنظایر هم مشرک بوده فضلا عن بیعت الرضوان
 چنانچه مولوی نور الحق نمجا شده بعد عبارتیکه نقل من بعض حواشی البخاری از و نقل شد میگوید
 پوشیده نماند که این معنی وقتے دست باشد که از اهل بیعت الرضوان جنبی و اخل مخالفان
 امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کہا بودند بدین
 مگر نسبت به صحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت در بنجاله جهانگردی اندقی بلفظ و التوجیه
 او بن سنج الصکوت و احرمی بحال سن بدعن انه لا یواخذ بالحقیر بل یظن انه لا یسوت

و با انهم حجج که بقایات و نواقص بعضی عرض میسبده این کتب باز تمام عاده بواب سالی
میکنم و میگویم که اینجه تحصیل حاصل است کسی بشود و للرسول انما انزلت کلمه و نحو سازد که
مفاد این سیره حدیث اعنی لاندیسی ما احد ثوالحدک و لا اوری ما تحد ثوان بعد من خطبا
لابی بکر و اخر ارضه بر این عاوب بقولش لاندیسی ما احد ثوالحدک و لا اوری ما تحد ثوان بعد من خطبا
احادیث بنیت اجتماعی مگر بهتر از سزار و دلیل نیست انتنت یعنی مقوم چه چاهم که
فصل کرمانی خبری و عقلانی و دیگر بزرگان محدثین معتدین که کلام آنها مردان مایه دور
علیه رحی الجواب تواند بود و کائنات علی ذلک الخاطب در شرح حدیث الحوض ایضا
و ذوات آن مردم که دار و گیر و زحمت بر آنها یعنی آنکه در حدیث مذکور مفصل است خواهد بود
و صدق حدیث مسطور بوده اند خود بیان فرموده اند که آنها معارف و اتباع او نیستند
چنانچه جمیع امور تفصیلا که زیادت بر آن بوم کسی نگذرد و در کتاب حدیث الحوض
پوشیده پس غبار می تا اسباب که در جنگ جن و صفین بوده اند نیز به کیفیت مهاجرین
اولین و انصار سابقین و از اینجا مانند آفتاب نیر و روشن شده عاوب و بن ابی سفیان
با اتباع و اشباع خویش از صدق حدیث همیشه هر دو حدیث و بکر بر تقریبات فرقی بین پاک
بوده و الطباق احادیث مذکور بر روی از منتهات و تحیلات است پس او را با تبعه و کفر
در کتاب متقی انکلام چگونه زین شیع ارم که خود حضرت مخاطب جلیل و از بالاتصین و تابعین
از منجبت مستثنی کرده اند پس ناگزیر اصول امامیه حدیث الحوض را از حدیث ائمه اربعه و یا ثانیان بطریق
بیشمار زبانی امامیه حکایت کرده با و اقطیعه بقبولین لسانی امامیه نیز به بوی غفار می و سلمان
فارسی و عمار یا رضی اللہ عنهم و مانند ایشان قلب کرده و گفته اند حدیث الحوض بر ایشان
الطباق تمام وارد و مطابق القذة بالقذة واقع است زیرا که جمیع ائمه اربعه و در حدیث الحوض
از محاببت و زلفت مترکت و وقوع شفاعت و تکرار آن با وجود در حدیث و احادیث وارد
علی الاعجاب از ایشان و مروردت کثیر بران مع الاصرار علی حدیث الحوض و عدم

حیولت زمانه در وقوع آن شرور و وفات رسول مقبول و نفی درایت آن انجناب مذکور
 است بر حضرت سلمان فارسی و دیگر مقبولان لسانی منطبق است بی آنکه اصول و روایات
 اصل حق را در آن صدام و جو و او شرطاً و شرطاً مدخلی باشد پس احق و اولی بر اصول شیعیان
 لسانی باشند معادیه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص که خود مخاطب فاقد النظر بان شد و بعد
 شنیده ایشان را ازین بحث برچیده بلی چون مقدار او بن الاسود و مصدر احداث دین
 امر خاص نشده و بر فاقه مرتضوی بجان و دل مانده ناگزیر او را از سنجیده مستثنی کرده و در
 مقام تخصیص بر او بکار برده و راه احتیاط سپردم و زینهار درین خصوص شنیدی بود
 نکردم و حاجتی بآن ندارم که عبارات کتاب خود را در مقدمه نقل نمایم الغرض جناب
 مخاطب یلغی را که اکنون ریاست کلاس بذات قدسیه ایشان منتهی گشته و حقیقتاً ایشان را
 و سادّه ارا بر نیابت شیخ علی نوان گفت نمی زبید که چنین کلام بی انتظام و تقریر بی سرب
 درین مباحث معرکه الاراد که تعلق بجدیش الحوض وارد و بلا ریب بر این اصل مشرف است
 و افر باید که خود معتقدین نشان بعد از مطالعه آن با حیرانی مقارن شوند فضلا عن النجای
 و اگر بر همین منوال شبر مقال خوانند نمود و رفته رفته با تیران اتباع و اتباع جناب هم
 راسخ خواهد شد که حضرت مطلب اصل خود را مقتضای لکبلا بعلم بعد علم شایه نمی فهمند
 و در آنکه آنچه در وجه کتاب فقیر گفته اند آنهم سراسر بی پیش نیست چه کمزور قلبی جناب
 آنچه هست و بعد از مطالعه کتاب فقیر چه بخاطر ما گذشت عالم السوء و الخقیات خود میدانند
 و بنده بسیاری از شواهد بلکه و لائل قطعیه که عنقریب متداول می شود برین میدانم
 که این قسم مقولات از آن وادیت که ذکر آن اهل نفاق را ناگزیر است و آن اولم
 یعنی عبارات از مکاتیب اسمی ملا نور الدین است که مخاطب قدوة الاذکیار رقم فرمود و
 متصلش ترجمه کتاب فقیر کتب دیگر عجمانی علمای شیعه بجا است خیر از امیه معتبر
 له غیر ذلک من المضامین فانطبق اسم منشی الکلام علی اسمی عند العلماء الا علامه

حاشا که هیچ کلمه بود او ب نسبت بخدا حضرت پیت و صحاب مذکورین از طرف خود شاکر
 کرده باشم چنانچه گذشت بلکه اگر اندک غور و محاسن بکار رود و کتب لاحقین و سابقین بهره
 شود معلوم خواهد شد که التزام تقطیر و تکریم ایما بهی از اولیای سلام و نجات و رضا و خوشنودکی
 خدا آنچه درین کتاب بعمل آمده کمتر و کتابی دیگر بطور سبیده باشد ولیکن چون کشف تلمیحات سما
 شیعه و بیان وجوه کلبه و طرق اضلال و تلمیس اینها مطمح نظر افتاده در اظهار حق و تمیز این
 از باطل کما یبغی کوشیدیم و التزامیات را بعد از تتبع بالغ ایراد کرده و هر چه از تقریر و تحریر
 آورده بر اصول و روایات امامیه بود و اینها از کتب معتده شان ثابت کرده که مذنب
 شیعه است و مخالف مذنب اهل و صحاب است و عباد الله بن سبایهودی و شاکر و ان
 او از اصدای دین مبین احداث کردند و هر که آمد بران مزید کرد و حضرت ایما اظهار
 صحاب کبار به ازان بوده اند کما عرفت نمود چه من کتب شیعه و بر اصول این مذنب
 نه اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و بعضی میباندونه اهل بیت انجمن است غیر آن
 انبیا و مرسلین را چنانچه سووم آنکه دعوی مقبولیت حضرت سلمان که از قول جناب خاتم
 اعنی و هم بحکم مقبولیت عند الشیعه بعض اجلای اصحاب کبار را که عینی علیهم از زبان حق
 ترجمان حضرت رسول ثقلین و ممدوح فریقین هستند زیر زبان گرفته اند انتهی واضح میشود
 بیع شیعه است یا بعضی از ایشان بر تقدیر اول رساله فارسیه ملا محمد تقی و الله باجد مطالبه
 که موسس اصول و مفرع فروع مذنب شیعه اند و در مناظره ملا طاهر قمی تصنیف کرده اند
 حضرت مجتهد جانی در کتاب شهاب ثاقب اقرار بان رساله دارند کذب آن خواهد بود
 زیرا که ازان بدالات مطابقی دریافت می شود که نزد علمای امامیه که انکار تصوف می کنند
 و صوفیان را بد می گویند سلمان و دیگر بزرگان از حاملین اسرار ایما طاهرین مجروح رسیده
 بوده اند پس حضرت سلمان و دیگر برادران معنوی ایشان را نیز و علماء امامیه علی السلام
 مقبول قرار دادن از عجایب توهمات است حقیقتی که حاصل مشایخ را اتفاق افتاد و در

که مگر این امام لشکرین رفعت رساله فارسیه مذکور را که اطفال اجد خوان این فن آزا و دیده اند و مطالبش را بمیزان عقل سنجیده و در کتاب منتهی الکلام نیز اشاره بدان رفعت ننور بنظر نمی آرند اکنون متوجه بیدین عبارتش گردند و خود را از آن معذور ندارند میگویند که همه متفق اند که این یعنی تصوف طریقی اهل بیت رسول خداست ولیکن چون راستی و رغایت صعوبت همه کس را باین راه تکلیف ننموده اند و جمعی را که از خواص و جوارح ایشان بوده اند باین راه ارشاد فرموده اند بلکه همه را تکلیف فرموده اند چنانچه بر بصیرت مخفی نیست ولیکن بعضی تحمل این مشقتها نمودند و بسعادت ابدی قایم گشتند مثل رشید بحر و کبیر بن زیاد نجفی و قنبر و سلمان و جابر جعفی و غیر ایشان از اصحاب اسرار ائمه بیت که علماء ظاهر از جهت عدم اوراق ایشان حکم بضعف و جرح ایشان کرده اند چنانچه بر تتبع مخفی منتهی بلفظ زیاده التفسیر این حساب است و حیرات یعنی کتب ضروریه باین مبحث را ندیدند و نظایر همت بر مناظره قلمی بستن کار جناب و اولیا و مجتهد جناب است و در غیر سخن همین است که بد قائلان کمیدت نفس پے بدون و خود را از هوا جس و وساوس او باز داشتند کار کسانیت که فیانی جهاد اکبر را نور دیده اند و گرم و سرد مباحث چشیده زانانکه پیشوایان اهل سنت را بیدستی یاد کنند و حال علمای خود را هم مرتبه بعد از خیر عقیذ که از دشنام ها و خواهر و زحمات اکابر علمای اعظام کتب خویش در بیغ نمیکشند و سرگناه زیر لفظ حلی که تجنیس حلی و محابست معنوی با شیخ حلی بر تقدیر صاحب تہذیب السنیہ دارد و نقطه با از افلام ناخمن زیادہ شود تا زہ کانون سینہ شان بخیر طبیعی نارس میگردد و در دو مانع آنها بکنند فلک می چید و برین ہم قناعت نمی ورزند بلکه در وقت مناظره می انداختند شش را بخمال آوردند این اعذار بار و کاهاتش غیظ و غضب را با و میفرمایند که من منتهی الکلام را از محبت خوب نتوانم و بد که در سر مقام علامه شیخ حلی را شیخ مجیم فارسی نوشته پس از بعد از تہذیب فقیر سر بگردانند اماست فرو می برند باز این حالت نیامی می شود و حال اصلی رو مسید بفرموده

من شرور النفس وکلید تہا و اگر مراد اینست کہ حضرت سلمان کہ سخن در بارہ ایشان رفتہ
 تر و بعضی از شیوہ مقبول و نزوجہی مطروہ و بودہ اند پس قرار بر چہست است کہ فرار از ان
 کردہ اند یعنی خود ثابت شد کہ علماء شیعہ بجرح آن بزرگ مشغول اند پس شکایت بر
 باب خاصہ از فقیر نمودن و محمد یوسف واسطی نا کردہ گناہ را کہ بیچ صورت درین خصوص
 نزلتے ندارد و ذکر فرمودن از عجائب افادات است مگر از ارواح مقدسہ علمای سنی
 خود شکایت باید کرد و بلکہ استغاثہ باید نمود کہ شمارا چہ اتفاق افتاد و جز عدالت
 چہ باعث شد کہ سلمان را کہ از اہل بیت بود و خصوصیت زائد الوصف داشت
 مجروح گردید و تیز زبانہا و ورثانہا بحق او بغایت قصومی رسانیدید و از دائرہ
 عدالت و وثاقت ہم بر و نش نمودید فرق اغیبت کہ بندہ در کتاب منتهی تطبیق
 حدیث الحوض باولہ قطعہ و نقلیہ برین بزرگ دو دیگر برادران او سفیر محض بودہ ام و علماء
 شیعہ در عین مزید و لائ اہل بیت و ذریبہ طاہرہ مصطفویہ از طرف خود بجرح او کوشیدند
 و امثال او را باین قدر و جرح و اشدار کردند و مرتبہ نہ نہاوند و از اسنجا کہ مخاطب یلمعی
 از تصوف انکار تمام دارند و مقلد مجتہد فائزے و زمانے نیستند بالفزورت حکم توان کرد
 کہ نزو ایشان حضرت سلمان مجروح اند و مقبول نیستند و الا باید کہ قائل شوند کہ تصوف
 مذہب اہل بیت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودہ کمال قال المجلس الاول
 پس امی عقلم بد او برسد کہ خانصاحب رئیس لشکرین از کتب صغیر و کبیر خود خبرے
 ندانند و تمامی بہت علیاے خود را بتقیص بندہ و نہمت و افترا می گکارند و گویند
 خوشان ناصبی و رافضی قرار میدهند و ناصبیان و رافضیان بدگیش را کہ بر
 و تفضیح اہل بیت کوشش کردہ و مثل سلمان فارسی را مجروح نمودند زینہار یعنی پسند
 و ازینہا حساب بر نمیدارند باقی ماند و عوسے انکہ تنقیص شان اہل بیت و این اصحاب
 از اولیات بندہ آنست و ہر چند این افادہ جدید نزد مقلدین شان خیلی شکر و تعزیر

ولیکن نزو اہل دانش و پیش چہ حرف بیفزیرا کہ محمد یوسف واسطی را موجود این
 طریقہ و السنن کہ از بندہ بچند صد سال مقدم است باز طریقہ تنقیص شان اہل بیت و صحابہ
 را از اولیات فقیر قرار دادن از غرائب روزگار است فکیف کہ دیگر بزرگان ہم کہ از بندہ
 متقدم بودند سالک این دوسی باشند فاعترفاً و یا اولی البصیرۃ یا خدا یا مگر بنیادینہم
 بر صورت ہمہ خویش نیست و حرف عطف را در عبارت صدر بر اعتراض حمل کنند و فیہ
 من المغاسد ما لا یجفی الغرض چون این معاملہ یعنی کذب و افتراء سبائہ مالک روز جزا و
 خود فاضل مستغنی عن الوصف و الثناء است این کم زبان بجز ابش زبان را خصت ہر
 گوئی نداوہ باصل مدعا می گراید قولہ مگر آنچه درین بحث اہل قول بحثیکہ از کتاب
 مفتی الکلام نوشتہ و امید بر از شعوق ان مقام نقل فرمودہ گفتگو کردہ اند تعلق بحث
 در قوم الصدور یعنی سلمان منا اہل البیت دارد و درین بحث خاص ہرگز عقیدہ کرامتہ الاولیاء
 حق را مصرنی نیست و چون حقیقت کرامت اولیا را موقوف علیہ آن قرار دادہ اند
 فلما بد علیہ من دلیل حتی توجہ علیہ ہذا العبد الذلیل پس استفسار ازین امر کہ تفصیلش
 بکار رفت بلاریب بر حمل خود نیست فکیف کہ دعوی نمایند کہ جو ابش بر استعمال و
 موقوف است حقیقت این حیلہ و حوالہ جزین نیست کہ جواب بکند و سطر ہم از کتاب
 زیور بر حضرت سر غنہ متحیرین و شوار افتا وہ می خوانند کہ مستعد بن خود را باین
 شمول فرمایند و بار بار ببول این مردم بر وارند و بقلوب ایشان متمکن سازند کہ
 چون ندان کسی بگفتہ کہ مذہب من در بارہ کرامتہ الاولیا چیست ازین جهت جواب
 نہ نوشتہ ام بجان اللہ این ابحاث را باین مسئلہ چیست **و لکن** از تخریر چنان
 فاقداً تخییر چنان مانع میگردد و کہ معترض را نمی باید کہ از متکلم کلام این شہ امور را
 استفسار نماید و این موقوف بر قصہ طویل است کہ انشاء اللہ تعالیٰ و رخصت از
 اجزاء کہ در مناظرات خود با جناب سرآمد اذکیا ضبط کردہ ام خواہی یافت مگر بجا

نشان میدهد که این امر در مکاتیب خانصاحب است که بخط خود بنام بنده نوشتند و
 مضمون فارغ غلطی هم در آن است از اینجا که تفصیلش را وقت باید طویل و رساله باید جز
 چنانچه بارها دانستیم تا چار بزرگ فارغ غلطی میگردد و از عهد این وند و ضروری برمی آید
 فرمایند که مکالمه لسانی با جناب جائز نمی بیند ارم بدو و چه یکی آنکه انشقیق از دستهای
 در از زمین شغل تبع و تصفح دارند و بنده هزار شغل داشته ام و استناد بیشتر بطریق معاد
 می سازند و ما را حضور احادیث مذہب خود نیست پس بنابل جواب باید داد و نفس کش
 این عار را گوارا ندارد و و هم آنکه مثل مولانا مرزا کاظم علی صاحب مغفور هنوز الف و
 عاوت بصحبت گرامی چنان نگاشته است که توحش بنابین رفع گردد بلکه بتذکر طول لسان
 سامی اندک غیظ در میگردد و باز روانی کلام کجا و این خود سخنی است تجمل که کار با و رجا
 افتد و آن مکروه طبع و الاحجاب لطف کلام می بافتند و اینقدر با شغف مکالمه باقی نماند
 حدیث حال جناب ماریه و تالیف شریف جستم و نیافتم کتاب مزبور میرسد کاغذی
 نشان نهاده یا ورق شکسته لطف فرمایند انہی بعینہ و از اینجا اینهم چنان شد که پس
 متکلمین شعبه بر مناظره لسانی در گل و زو ماندند و در هر صحبت نفس شریف و رگور گشته
 و سر که درین مجلس شریک بود میداند که حال شان مانند کسی میشد که او را بمقتل برند
 علاوه آنکس که در کشی نفس گرفتار بود و عار را بر نار اختیار کند چنانچه مکاتیب همی
 نور الدین بران دلیل است و هم از آن پیدا است که کتب احادیث اہل سنت هم
 به بصیرت ندیده چگونه بر دور کلام فقیر قادر گرد و عجب آنکه عذر می نماید بگروه بودن
 باورۃ اللسان و از بوا و قلمی حسابی بر ندارد غلط گفتم باران صحبت خود را بر باورۃ
 لسانی تخریف میکند چنانچه در رساله مناظره بزومی مشهور میگردد و بالجمله استفسار
 این معنی که قابل بگرامت هستی بانه از غرائب افادات است و دلالت بران
 می کند که هنوز بمفا و خطبه کتاب فقیر نمیرسند و با وجود ایقانه شد چار لوم غریب میرسد

نمیدارند زیرا که آنچه من در مناقب حضرت سلمان قبل و قال کرده ام همه اش در
 ملک ثانی مسرود و بنیادش بر اصول شیعه و جدل و الزام و قلب تفسیرات ایشان
 پس رسیدن از فقیر که اعتقاد و اداری یانه لایق است که در اخبار بهجت اقلیم شهرت
 داده شود تا بر هر کی حال سخن فنی ملازمان واضح شود که شخصی در نقص رساله رسمی ازین
 شیعه که طریق الزام و جدل همیشه می نور و دیدن کتابی مرتب کند و بدینا چه آن بتفصیل
 تمام معذر تنها نهد که ملت سنت دارم و از نخلت شیعه و خوارج و نواعت و اشهر
 و غیره بزارم و مطاعن بزرگان که شیعه او عامه مقبولیت شان می نمایند و حقیقت مشایخ
 من اندر یک الزام اینها ذکر خواهم کرد و چون رئیس مذکور کتاب مزبور را ببیند سر
 را بسنگ خارایش سازد و یادستگیری آن و کار بر و از این بدست خود علم بر آستان
 از از دور در مکاتب بعضی از اجانب که نه او را دیده و از او مفاشش زبانی و کس هم شنیده
 عجز خود را بیان فریاید و غیر از اینرسی را بر جوابش قاورند اند و بعد از هفت سال
 در قی چند بر طریقه از کتاب خجیمش و آنهم بدریوزه گماستورفته گروا و در سببش از زبان
 بر بعضی از شقوق که کرامت اولیا را شرط او شرط او و عدما و وجود او نیله و در آن نباشد گفتگو
 کند و مصنف کتاب خطاب نماید که در قضیه کرامت الاولیا حق چه اعتقاد و اداری می بود
 مراتب آن بزرگان معتقد مستی بعد ازین خواهم نوشت که تملک در ابل بیت حقیقت
 و اشمل و فلانی خارج بود فلیسال اولیاء الحکما اهل لهذا المرض و وارثی القانون او
 بعد از تفاسیل همه امور که من در هر وقت میکنم حال فیم فیلیوت مذمب شیعه چنین است
 فکیف و قدیکه کلام یا ایمازا او بیکروم اطرف انکه با وصف نوشتن این کتاب که
 حضرت رئیس الشیعین در مطاوی آن اعتقاد این سنی دارند که شیخ حبر این عقلائی تار
 شیخ جلال الدین بوطی را مختصر کرده و منطوق بعضی از آن اینست که کتابیکه تر و خود
 دارند و سر یا بهایات و تصنیف می پندارند بنورشش با وصف نقل عبارتش

نمیدانند که ایامیزان ذہیبی است با از تصانیف عقلانی و کتاب انوار بدر به از کتب شیعی
 است یا اہل سنت بلکه از کتب اہل حق گمان بر وندکنای را کہ نسبت قدریت بعضا متواتر است
 در این واقع است و ندانستند کہ قدریہ نزد ہر یکی از اہل سنت و امامیہ مجوس این است
 و سید مرتضی و کس اند پایگی و کثرت نکول از مذہب شیعہ و ذکر تناقض اخبار اہل ہنار و
 تدارک مزعومی آن در ویجاہ تہذیب است با استبصار و بصارت العین و ابرام آن
 حایت و از کفایت و صاحب تحفہ کجا ذکر امامت و پیاست نمودہ و لفظ ضوابط بجا آورد
 ستخاف و نسیب و رکارت الی غیر ذلک من الامور الغیر المتناہیۃ خواستہ اند کہ پابندہ
 معارضت کنند این بلاست محصور بذات و الاصفات خانصاحب است آورد
 کہ ملا عبد الرحمن جامی قدس سرہ السامی بیتے را کہ مصراع و و مشن اینست ع ہر کہ
 پیدا میشود از دور بندارم توئی ہ ہا بار بار میخواند بو الفضولی گفت کہ ملا اگر خرس از دور بندار
 شود فرمود بندارم توئی چون معلوم کردی کہ ہر دو سوال از فقیر پیوستہ ہں
 درین مقام امرے دیگر دقیق تر بشنو کہ بندہ را از خدام کرام و مجتہدین عالمیقام از معاصرین
 و ارواح مقدسہ تقدیم مثل شیخ و سید و شیخ حلّی طایفہ کعبہ از آنکہ زمین خدمت بوم
 و شرط ملازمت بجا آرم سوال بالکشی کردن کہ چون با اعتقاد شیعہ حضرت صدیق یسین ابو ذر
 غفاری شیعہ بودند و خلافت مرتضوی را بلافضل میدانستند و خلافت خلفای مٹشہ را باطل
 و بے اصل اعتقاد میکرد و ندانستند حضرت سلمان فارسی را بہتر از خود قرار میدادند چنانچہ
 این اعتقاد و افضلیت ایشان از جمیع اصحاب نبوی در بجا روحیات القلوب مہرچ است
 پس وحشت ایشان بعد و گراستہ در بارہ قزقان و ترخین شور با و جری آن کہ نسبت بکرات
 و خوارق عادات جناب شان مثل قصہ مخاعی کہ تفصیلش بیرون نیستی مسرود کشتہ عرفی
 از کتاب صغیر و شریکے از نا ترجمیم باشد چہ معنی وار و و آنہم بجدیکہ از خانہ سلمان بر آمدند و
 اگر جناب امیر مستبکر سی ایشان نمیکردند خدا و اند کہ خود را بظہر اعلیٰ زدند باید بامی انہ خفتہ

و ازین هشتها چنان به ثبوت میرسد که حضرت ابی ذر غفاری معاذ اللہ مذہب اعتزال
 داشتند که منکر کرامت اولیا بوده اند و انکار از کرامت مسلک معتزله است چنانچه علامه
 ثانی سعد الملته: الدین التفتازانی در شرح عقائد تشفیة فرموده: والایا وصف تشیع این هشت
 و انکار با خروخروه بین نمی سازد و بر تقدیر یکدیشان و روازه اختزال داخل میشوند
 قطع نظر از قدم این مذہب مستحدث تحقیق شیخ صدوق ازجاویش ائمه هدی که بران
 هزار از اصحاب مسید ابرار مذہب حق داشتند و تحقیقه خروج و نصب و ارجا و اعتزال
 و سایر مذہب فاسده را باطل می پنداشتند چنانچه در نزهة اثنا عشریه و هم کتب رجال
 ماسیه از وی منقول است و افضلیت این ارکان اربعه که هم در کتب شیخ صدوق
 و هم افادات دیگران از اعلام طائفه است باطل و بی اصل میگردد و الی غیر ذلک
 سن الاشکالات و اگر حضرت ابو ذر غفاری کرامت مذکوره سلمان فارسی را اقبیر
 شیدکاشعده و خفه البیدی انکاشتند اینهمه اضطراب و بیقرار بهایدیش نمودن
 چنانچه روایت ائمه عظام امامیه بران اول دلیل است و عقرب بجا حفظه ساسین
 و نظار می آرم و بر جوع کتاب متهی الکلام محنت انتظار را نمی گذارم بمعنی میشود و کمال
 زیرا که ما رسیدن این فن پیش از پیش عجائب رامی نمایند که سنگون شدن و یک و غیر
 آنچه دران بود نسبت گیاه بلبزه زار و قطره از دریا می زخار هم ندارد و مگر آنکه معاذ اللہ
 اصول امامیه پیرنا بالغ بامشند که پیر چند ساله را از اهل بیت انجا و چنان گمان کردند
 آنکه چون آن روایت را بغور تا اهل بشو که از حضرت امام باقر رضی اللہ عنه در سحر
 و حیات با اقلوب مردیست که روزی که ابو ذر نجاشی سلمان آمد و قرقان سلمان بر
 نار بود پس در اثنای آنکه باسد گر سخن میگفتند قرقان سنگون شد و بر وجه زمین افتاد
 و هیچ از مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس ابو ذر تعجب بسیار کرد و از ان سلمان
 بانه قرقان را بر کرد و انید و بر حال خود گذاشت و مشغول سخن شدند باز قرقان سنگون شد

در زمان حضرت پیغمبر و واقعات که بعد از آن

و هیچ از مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس تعجب ابو ذر زیاد شد و از خانه سلمان
 وحشت زده بیرون آمد و در عزابت آن حال تفکر مینمود و ناگاه حضرت امیر المؤمنین را
 در خانه سلمان دید چون نظر حضرت امیر بر ابو ذر افتاد گفت ای ابو ذر چه باعث شد
 ترا که از خانه سلمان بیرون آمدی و چه چیز سبب وحشت تو بوده است ابو ذر گفت
 یا امیر المؤمنین سلمان را دیدم که چنین کاری کرد و با من سبب تعجب و متحیر گردیدم و متحیر
 فرمود که ای ابو ذر سلمان ترا اگر خبر دهد با آنچه میداند هر آینه خواهی گفت که خدا رحمت
 کند کننده سلمان را امیر ابو ذر بدستیکه سلمان در وازه خداست هر که او را شناسد
 سو من است و هر که او را انکار نماید کافرست و بدستیکه سلمان از ما اهل بیت است و
 بر وایت مفید چون حضرت به نزد سلمان آمد فرمود که ای سلمان مدعا کن یا
 مصاحب خویش و به نزد او مساز چیزی را که او تاب نیارد و انتهی بعد ازین آنچه در کتاب
 منتهی الکلام گفته ام باید شنید و بمیزان عقل گران سنگ آن باید سنجید و آن این است که
 اگر زوالتش بر منافق سلمان فرض کنیم البته بر ثواب ابو ذر بر او در صغیرت آن
 واروچه اولاد حیرانی و تنگرو و بیرون برآمدنش از خانه سلمان و گرفتار گردیدنش زنجیر
 چنان دریافت بشود که هنوز او با وجود اینهمه مراتب صدیقیت و مانند آن کما اثر ثواب
 باعتراف و معنی جمله کرامات الاولیاء حق است نشانگشته بود و نه سلمان برادر خود را
 لایق صدور این مجزات و معدود در زمره زنده دلان مرده تن میداشت و نه
 او را در زمره قادس اهل بیت گمان میکرد و ثابا باعتراف و ملاحظا هر قوی که صوفی کش لقب
 اوست و بعضی از افادالتش قبل ازین گذشته مراد ازین علوم و امراض که بعد ازین
 آن حضرت صدیق امامیه و باره قائل سلمان بحضور قلب بدرگاد باری دست بجا
 خیر بر دار و فضائل حضرت امیر نیز بوده چنانچه رساله اول عبارت فارسی در جواب
 ملا محمد تقی مجلسی در استیصال تصوف و لوازم و عوارض آن اینک حاضر است

لازم آمد که ابووزرا از منکرین فضائل انجذاب باشد و در اقاوات رجب امامیه دیده بشود
 که خطبه فضائل مرقنومی که مزیدی بران مدعن و تیقن نباشد بخاطبه سلمان و ابووزر
 صدور یافته و در آخرش موجود است که متر و از دین و اسلام بهره ندار و اکنون
 علماء مطالیفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابووزرا چنانچه بسیاری از احادیث بر
 آن دلالت و قد سبق اجمالاً مرة و تفضیلاً اخری است و در بار و زبان هم قابل بیان
 شوند مثلاً از قدیم الایام زبانے ثقات تشیعین میشنیدم و در کتب معتده حکمیه
 بر لسان العین میدیدم که شخصی که معرفتش بعد معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد
 و انکار او عین کفر بود و منکر بذات مقدس علوم و ذریت طاهره اوست که اگر تک
 نامت بجایوس میمنت مانوس ایشان رشک گلزار ارم بود اکنون چنان از افترا
 مفتیان گل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرقنومی و اولاد احواد
 اوست مقام آن است که عقائد عالم بر سنگ خار از ده بصیر اسازند و چاک گریبان با
 حور اما دامن رسانند که جو سیان آتش است که مدست نامرور و هنوز با انواع کفر
 و شرک مبتلا باشند بعد چند که بر اصول امامیه در جلالت مناقب خصائص حضرت
 معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند و این هم بخیال واضعین و متذکرین در نیاید
 که طینت ایمان از انجالی این است و طینت سلمان و انجاش بلاریب مختلط به طینت
 انواع بدیابین و حضرت اقوم و هوایک که اول العزم من الرسل و الانبیاء بحر و حیدر
 از صفت یگی حق بیرون گردیدند و با انواع عقوبات و الامم مبتلا شدند تا آنکه بعضی از
 انبیاء بمقام قاروان رسیدند و بعضی را برای مندرسه افکندند چنانچه هنوز بخاطر
 هر کوز باشد و سامان با وصفت مخالفه با سه او بعد از ساخته وفات سرور عالم چندان
 بر اسیب عالیله فایز گردید که من عرفتم کان مؤثراً و من انکره کان کافراً و خوئی
 شد که از قید خرد بیرون کشم پارانه کنم زنجیر پائے خویشتن و ایمان صحرا را بی چون

شرکت این جماعت با ذریت طاهره مصطفوی و اولاد قنادسه مرتضوی مجوز باشد
 و در احادیث اهل بیت بزرگوار متشعین و ابروگر و دلپس اگر سخن و ذمی النورین
 که بلا ریب از جمله عمائد و مناوید قریش بودند و با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 قرابت قدیم داشتند و بعد از اسلام مجدداً اقربا با تفریب همگرا دست داد و انواع
 مصائب و آوارگی بر فاقته حضرت رسالت پناهی از کفار اشرار کشیدند و از وطن
 و شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و او را فاقته و جان نمانی و او بود
 که بقتل ابابکر متوجه شدند و در آراستگی عساکر اسلام از صرف اموال هرگز و دریغ نگردیدند
 اسی غیر ذلک من العماد التي ذکر فی کتب اشیاء ایضا در منصب ائمه بدست در بارگاه
 شریک شوند کدام استحال عقلی و نقلی لازم می آید اگر چه بعضی از اینها عبادت اعظام کرده
 و خمر خورده و از سبب جاهلی منکر و معاند سیدان نبیایا باشند زیرا که مفسرین شیعه اقرار
 می نمایند که اسلام شخص بوحدت ارادوی و قبری هر دو برابر است چنانچه فاضل معاصر
 صاحب منہج السداد می فرماید که چون قوس از مسلمان گمان کرده بودند که سر که بعد از
 و عناد ایمان آورد و ثواب او نسبت ثواب کسیکه در اول استمداء اختیار طرفیه نشود
 ایمان نماید انقض و اجرا و اقل باشد درین صورت این آیت یعنی ان الذین آمنوا
 و الذین یادوا والنصارى و الصابین من آمن بالهدی و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم
 عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نظر بانیکه تحت مساوات مشوایات است مبطل آن
 خواهد بود و کنتی بل غلط بعد خور و ایمان در مناقب ائمه بدست این قدر در ذراقت میشود
 که معدود بودن است و اصول خمس مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و انکد عارف
 این بزرگان مومن و اجنبی از ایشان کافر است تکلفات بعیده از اصول در آیات
 برمی آید کمالا یعنی علی من طالع حدیث معرفت الامام فی کتبهم التي صنفتوا فی فن الکلام بخلایف
 حدیث شریف معرفت سلمان که بدالات مطابقی دلیل بر آنست که عارف مرتبه او بود

و منکر او بلاریب کا فریب و شمار بہ نہایت اور مسلک اول بعضے از احادیث از کتب
 معتبرہ امامیہ منقول شدہ کہ خود حضرت سید الاولین والاخرین بخطاب و وصیت اجلہ اصحاب
 سید عبد اللہ بن عباس ارشاد نمودہ کہ اطاعت و امتثال علی بن ابی طالب رضوان اللہ علیہ
 بہرگز نباید کہ و کا عوفتہ مفسدنا و یونذہ ما جار فی اصولہم متعلقا بر آیات العذیر الشہیرین
 سفاد امامتہ الامیر الکبیر کافنی الصافی وغیرہ تنقہم حقیقی و اضعین و معتزین را با سفل فہمین
 رساند کہ در اضلال و تلبیس بنی آدم بر اصول موضوعہ خویش چہ پاکہ در انبان ندارند
 و چہ روایاتی کہ از مکتب بطون بیار گاہ ظہور بنی آریند گواہی حق و در فہم معانی این
 احادیث کہ گرگ اشتی امامیہ در بارہ اہل بیت و سگ و لی اینہا در حق اہل سنت
 بر روی کار آورہ ہر حسب فہم خویش و تحقیق کشا وہ با مستند فہم ذکر و لائن
 من الغافلین عجیب عجیب آنکہ اگر چہ از پیروان مذہب ما براس الزام ایشان اصول
 مختصہ کہ حالتش مباح مسترشد بنی در آمد و وسد حرف بر زبان راستندان را بر ناصبت
 و حدیث می کنند و ناصبت خویش را یکس فراموش می سازند و مصداق آیت
 کہ میہ و قالو قام بنا غلغلہ می شوند را بجا ارشاد مرتضوی بر است ابو زہر کہ ہر کہ سلیمان
 راستا سد سون بہت و ہر کہ انکارش کند کا فر بہت نص صریح در تکفیر ابو ذر است
 کہ در کرامات سادہ سان متفکر و متوجہ شد و در عزائب این حال متوحش گردید و بعض
 حدیث حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکتوبات علم او را بنبر سید او دعای خیر
 در حق گفتند ہاشن میگردد و سوزند ہم عوفتہ و انکار زبان بہت حدیث امامیہ
 علیہ السلام کہ بعد از پنج سال در زہد او آور وہ عین جعفر بن ابیہ علیہ السلام
 زان بگرفتہ زیتہ بودا عند علی علیہ السلام فقال ابو علم ابو زہر مافی قلب سلمان لہ
 اقد استخیر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنہا فاطمک بسا الخلاقین بنہ سلمان
 از ابو زہر تقی میگردد و اگر ابو زہر برانی التمدیر سلمان و قوف می یاقت او را میگشت و

حالا نکه هرگز مواخات داشتند و این تقیه بدون عدم عرفان و انکار تصوریست
 کمالی حتی هرگاه دانستیکه حدیث مذکور هیچ ممل نمی‌شوند اکنون آنچه بلا کلفت بعد
 از جمع و تالیف اصول خواهد و قراین که دلالت بر تحریف و تفکر ابو ذر و ازین حدیث
 نقی و رالی الاذیان است بشنو حاصلش آنکه ابو ذر غفاری سلمان فارسی را اسارت
 خیال میکرد و ازین جاست که از مشاهده این امور تو حش و تحریف او ساعتی فضا عت
 ترقی میکرد و اگر سلمان را از اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم استحقاق می نمود
 خلص اصحاب میدانت طوق حیرت و اشتداد آن که بعد از وفات نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خلافت خلفا کما یدل علیه روایا هم اتفاقاً یعنی
 چه ازین تحریف و تفکر صاف پیدا است که اکثر معجزات سلمان صنایع و اختراعی است
 و الا هیچ شخصیکه عده معجزات او را مرقه بعد از خودی مثل حکایت افعالی بحشم دیده
 با از زبان دیگران شنیده باشد منجربودنش از واژونی و یک و زنجین شوربا
 چه یعنی دارد و با وجود اخوت و گانگی با اینهمه گانگی با چه محمل داشته باشد پس
 اگر نقبت سلمان را در شمار آرند بر او در دیگر یعنی صدیق مذیب خویش را بنقیصه کفر
 و ارتداد و اعدا سازند و بهتر آنکه حضرت مولف سلمان را با قنبر و کبیل و جابر جهنی
 و رشید تباسی علامه خویش که صوفی بودند مجروح کند چنانچه ملا تقی در رساله تاریخی
 افاده نموده یا جمله بر اهل بصیرت و انصاف مخرب نیست که بعد از فتح باب
 مطاعین اصحاب کبار سینه خلفا را شد بین رضوان الله علیهم اجمعین اگر حلا سی امامیه
 از معاصرین ما شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً بیست اجتماعی فراموش آیند ملک تمامی سکت
 فله و صاحب الزمان مصداق عرضها کعرض السمار و الارض کما نص علی مثله
 صاحب البحا ادا و نشان نمایند بلکه سلیم بلالی و پشامین و شیطان الطاق و قنبر
 شادان و حسن مفسر و برقی و سلار و قمی و ابو جعفرین فیله با ابو جعفر ثلثه جامع

اربیعہ و ابن معلم و شامی و نعمانی و کراچی و ویلی و کیدری و ورام و زیدری
 و برسی نقل فارسی و مسعودی و نو بختی و طبری و زبلی و نصیر طوسی و حسن علی و ہرود
 طبری و راوندی و مسعودی و عیاشی و ابن جہور و ابن قہد و ابن طاؤس و شہدی و شامی
 و عاملی و آملی و لاجی و بحرانی و امستراودی و شوشتری و ہرود و مجلسی و مازندرانی و
 کاشانی و دیگر اخوان ایشان از خولان بیابانی کافہ و قاطبہ از مضاجع و مقابر خویش
 رحبت نمایند و خواهند کہ فضائل سلمان و ابو ذر و امثال ایشان بر کسی نشانند و اولہ
 و بر این بران افاست نمایند شاہد مدعائی آنها در آغوش نمی آید و دستہای ایشان
 تا بدامن مقصود نہیں رسد انتہی ما قلت فی المنتہی و ازین تفصیل اینہم نفہم کس
 رسیدہ باشد کہ سوال دوم تیز از طرف بندہ می باید کہ چون حضرت ابو ذر بدین
 مرتبہ باشد کہ و ہستی چگونه بجلالت قدر عظمت مرتبہ و صدیقیت ایشان
 عطا و سپرد کہ تالی مرتبہ نبوت باشد کہ قال المتدعاسے من النبیین والصدیقین
 والشہداء والصالحین چنانچہ از تفسیر اہل بیت نیز معلوم میشود و دیگر اجملہ
 این قوم ہم بدان تصریحات کردہ اند اگرچہ جناب مجتہد ثانی در کتاب حاسم
 درین ترتیب یعنی تقدم انبیاء بر صدیقین و تقدم ایشان بر شہداء و تقدم
 انبیاء بر صالحین چون و چرا داشتہ باشند و کتب خود را ملاحظہ فرمائید فاجیب و
 اول الباب و قولوا ان بذل شئی عجاب **قوله ثمرة الغراب اول**
 تشبیہ عبارت شافی ثمرة الغراب و انتساب پران بفقیر محب عجاب چہ
 مذکور ما یہ اوراک دار و بعلم اضطرابی مثل بدیہی ادلی سید او ند کہ انچہ از
 روایات شیعہ و دلائل الزامیہ و کتاب کثرین انام یعنی غنی کلام بمقابلہ
 امامیہ ببنات ایزوی مرتب آید و پدہ در ہیچ کتابے از کتب کلامیہ گروینانہ
 پس آن را ثمرة الغراب تعبیر کردن خلاف عقل ازین و مضاد وافع و ذہن